ولايت، مهم‌ترين مبناي انديشه مهدويت

رحيم لطيفي

چكيده

سخن گفتن از مهدويت، بدون توجه به جايگاه و تاريخ امامت، ناتمام است و سخن گفتن از امام و امامت، بدون توجه به مهم‌ترين شاخصة آن (ولايت) ناتمام است؛ بنابر اين، بازخواني مباني انديشة مهدويت، بايد از امام‌شناسي و ولايت‌شناسي آغاز شود.

نوشتار حاضر، طي هفت فصل به تقرير اين مهم پرداخته است؛ معرفي امام و جايگاه آن، واژه و اصطلاح‌شناسي ولايت، ماهيت ولايت، ولايت تكويني وتشريعي، و مصاديق ولي، بيان شده و سپس به نقد و بررسي ديد گاه‌هاي افراطي وتفريطي دربارة امام‌باوري پرداخته و خاطر نشان شده است اعتقاد به ولايت امامان، با عقيدة به تفويض و غلوّ فاصلة بسياري دارد.

در ادامه، مبنا و اساس تصرفات تكويني وليّ خدا با استفاده از قواعد هستي‌شناسي فلسفي تبيين شده و سپس اثبات ولايت از منظر متون ديني (قرآن و روايات) و در خاتمه مهم‌ترين ويژگي‌هاي ولايت بيان شده است.

كليد واژه‌ها: امام، امامت، وليّ، ولايت، ولايت تكويني و تشريعي، مهدي و مهدويّت.

پيش درآمد

سخن از مهدويت، بدون توجه به جايگاه و تاريخ امامت، ناتمام است و همين طور سخن از امامت بدون توجه به مهم‌ترين شاخصة امام (ولايت) ناتمام است؛ بنابراين، بازخواني مباني انديشة مهدويت بايد از امام‌شناسي و ولايت‌شناسي آغاز شود.

نگاه رسمي اهل سنت به ويژه سلفيه، اهل حديث و اشاعره به امام وامامت يك نگاه زميني است. از ديد آنان، امامت، يك مقام و منصب اعتباري است كه تمام شؤون و فلسفة آن در رهبري ظاهري حكومت سياسي خلاصه مي‌شود. معتزله، ديگر فرقة كلامي جهان اهل سنت با اين كه با گروه‌هاي پيشين درمباحث كلامي تفاوت‌هاي جوهري دارد، در بحث امامت و شؤون آن، همان ديد گاه سنتي ديگر فرقه‌هاي اهل سنت را برگزيده‌است. معتزلي‌ها كه با ديد گاه باز عقلي به تبيين صفات وآموزه‌هاي اسلام پرداخته‌اند، درساية پذيرش حسن و قبح عقلي انسان را موجود مختار و انجام لطف را بر خداوند واجب مي‌دانند؛ ولي با يك تغيير جهت ناگهاني نصب امام را از جانب خداوند لطف نمي‌دانند. مي‌توان گفت اين تغيير جهت، مهم‌ترين عامل جدايي عقيدتي معتزله از مشرب اماميه است.

در منابع كلامي شيعه كه مقارن با منابع كلامي اهل سنت نگارش يافته است، به بُعد دنيايي و حكومتي امام بسيار توجه شده است. هرچند ديگر ابعاد وجودي امام طرح شده است، اين توجه، كامل و مشروح نيست. از نظرقرآن، پيامبر ونمايندة خدا، داراي شئوون و وظايفي است؛ مانند مقام خليفة اللهي در زمين[1]، مقام امامت و پيشوايي بشريت،[2] دريافت وحي و شريعت[3]؛ مقام ابلاغ آن به بشر[4]، مقام تبيين وتفسير معصومانة وحي[5]، بيان احكام موضوعات و پاسخ به پرسش‌هاي امت[6]، (مرجعيت ديني) و شأن ولايت و تصرف كه در قالب الگوي مردمان[7]، سرپرستي و حكومت[8]، تزكيه و تعليم و ارشاد مردمان[9] و تصرف در امور[10] ظهور و بروز مي‌يابد.

در پرتو خاتميت رسول اكرم صلي الله عليه و آله دو شأن و وظيفه ـ دريافت و ابلاغ وحي ـ به اتمام رسيده است؛ يعني ديگر حجت و خليفة الهي در قالب نبي و رسول نخواهد آمد؛ بلكه پيشوا و حجت الهي با ديگر مقامات خليفة‌اللهي، رهبري بشر را در جهان هستي عهده‌دار مي‌شود؛ چون:

اولاً . انسان‌هاي امروز، از انسان‌هاي عصر انبيا امتياز ويژه‌اي ندارند، تا اين امتياز جانشين اين موهبت الهي باشد و عناصرعقل و فطرت و اميال حيواني در همه يكسان بوده و هست.

ثانياً. شيطان و ابليس بيروني و ظاهري، مانند شيطان دروني (نفس اماره) همچنان حضور دارد و به اغواي مردمان مي‌پردازد.

ثالثاً. سنت ابتلا و آزمايش الهي استمرار دارد و شامل انسان‌هاي عصر پس از انبيا هم مي‌شود؛ پس برابر آنان، حجت ظاهري الهي لازم است.

رابعاً. قرآن از پايان سلسلة خلفا و پيشوايان و امامان الهي سخن نمي‌گويد؛ بلكه از استمرار آن، ميان صالحان خبر مي‌دهد.[11]

جامع اين اوصاف و وظايف (ولايت) است ـ چنان‌كه از آيات مذكور به دست مي‌آيد و در ادامه بيشتر روشن مي‌شود ـ كه حد مشترك ميان همة اولياي الهي است، خواه پيامبر باشند يا صرفاً امام باشند؛ از همين روي بحث ولايت در اين نوشتار شامل ولايت انبيا و امامان عليهم السلام است كه در عصر حاضر، حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف وارث اين مقام و ولي دوران است.

اين نوشتار، طي هفت فصل به سامان مي‌رسد.

فصل يكم: واژه‌شناسي ولايت

ازحيث معناي لغوي و اصطلاحي، كمتر واژه‌اي همانند ولايت داراي گسترة معنايي است؛ چون اوج معناي آن، ويژة حق تعالي است و مراتب نازلة آن، شامل حال همة مؤمنان است و مرتبة عالي‌تر آن، به نبي و امام مربوط مي‌شود.

كلمات (ولا)، (ولايت)، (وليّ)، (والي)، (مولي) و (أولي) ازريشة (و ل ي) است. (وليّ)درمتون لغوي به معناي قرب و نزديكي، باران بهاري كه پس از باران معروف به (وسمي) مي‌آيد و موجب سرسبزي مي‌شود و نيز به معناي حاصل شدن دوم بعد از اول، آمده است.[12]

(وليّ) و (مولا) به معناي دوست نيز به همان معناي قرب و نزديكي بر مي‌گردد؛ چون محب و محبوب همواره قرب و نزديكي مادي يا معنوي دارند؛ چنان‌كه ابن فارس مي‌گويد: (والباب كلّه راجع الي القرب).[13]

طريحي نيز مي‌گويد: (انّ أولي الناس بابراهيم[14] يعني أحقّهم به و أقربهم منه).[15]

نتيجه

از سخن اهل فن، دو نكته نتيجه مي‌شود: يكي اين كه معناي قرب و نزديكي، معناي جوهري ولايت ولي است و ديگر اين كه اين قرب و نزديكي، تنها شامل نزديكي فيزيكي، مادي و مكاني نمي‌شود؛ بلكه مطلق وعام است وشامل قرابت‌هاي معنوي نيز مي‌شود.[16]

قرابت، محبت، امارت و سلطنت، معاني لغوي ولايت است كه همة اين موارد به معناي اصطلاحي بسيار نزديك است. مجمع البحرين براي ولايت معنايي ذكر مي‌كند كه كاملاً در مقام تطبيق است؛ ولايت به معناي محبت اهل بيت و تبعيت و تأسّي به آن‌ها در اعمال و اخلاق است.[17]

علامه طباطبايي، ضمن حفظ معناي قرب در لغت ولايت، امارت و تصرف را نيز از دل آن استنباط مي‌كند:

فالمحصل من معني الولاية في موارد استعمالها هو نحو من القرب يوجب نوعاً من حق التصرف و مالكية التدبير[18]

علامه مي‌افزايد كه نخست (ولايت) در قرب و نزديكي‌هاي زماني و مكاني به كار مي‌رفته و سپس در نزديكي معنوي، استعمال شده است. لازمه قرب و ولايت بين دو موجود، اين است كه ولي دربارة متولي خود، صاحب شؤون و تصرفاتي است كه ديگران ندارند؛ مانند ولي ميت و ولي صغير. خداوند، ولي مؤمنان است، يعني امور دنيايي و اخروي عباد خود را تدبير و سرپرستي مي‌كند. علامه در ادامه مواردي از ولايت تكويني و تشريعي خداوند را يادآور مي‌شود.[19] در قرآن و روايات نيز به اين معنا استعمال شده است.[20]

ولايت به معناي نصرت و ياري نيز به كار مي‌رود ازآن‌جا كه در قرآن، ولي به معناي مالكيت تصرف و سرپرستي با معاني نصرت، كنار هم استعمال شده است، معلوم مي‌شود نصرت و ياري تنها معناي ولي و ولايت نيست:

(والله اعلم بأعدائكم وكفي بالله وليا وكفي بالله نصيرا).[21]

مي‌توان گفت: نصرت و ياري‌رساني، از تبعات ولايت است؛ چون تا قدرت و جواز تصرف نباشد، ياري رساني بي‌موضوع است.

مولي كه مصدر ميمي(ولي) است؛ مانند ولي داراي معاني گوناگوني است كه بارزترين آن‌ها سرپرستي و تصرف در امور است:[22] (ذلك بان الله مولي الذين آمنوا وانّ الكافرين لامولي لهم).[23]

سخن رسول خدا صلي الله عليه و آله در معرفي امام علي عليه السلام به همين معنا است؛ (من كنت مولاه فهذا علي مولاه).

ماهيت ولايت

ازتعاريفي كه براي ولي و ولايت متكلمان وعارفان آورده‌اند، چهار شأن و مقام براي ولي به دست مي‌آيد: 1. علم و معرفت عالي؛ 2. طاعت و تبعيت عالي از خدا؛ 3. انجام برخي تصرفات؛ 4. قرب و نزديكي ويژه باخدا. برهمين اساس تعاريف وارده (دربارة ولايت) ناظر به يك يا چند شأن مي‌باشد:

(عبارة عن العرفان بالله وصفاته و قرب منه زلفي وكرامة).[24]

(هي القربة والتصرف، مرتبة عالية لخواص المومنين المقربين في الحضرة الصمدية تحصل بالمواظبة علي الطاعات و الاجتناب عن السيئات).[25]

(الولي من كان متحقّقاً بتدبيركم و القيام باموركم و تجب طاعته عليكم).[26]

(ولي را دو معنا است: يكي متصرف دوم دوست و ناصر).[27]

((الولي) هو العارف بالله وصفاته المواظب علي الطاعات المجتنب عن المعاصي).[28]

سيد حيدر آملي مي‌گويد:

الولاية هي التصرف في الخلق بالحق علي ما هم مأمورون به من حيث الباطن والالهام دون الوحي، لانهم متصرفون فيهم به لا بأنفسهم.[29]

نتيجه نهايي

معاني دوستي، نزديكي، سرپرستي و تصرف، از واژه‌هاي ولي، مولاو ولايت به دست آمد كه در بحث ولايت امام، همين معاني مراد است و مي‌توان گفت: مراد اصطلاحي با معاني لغوي همخواني دارند و اين حقيقت، در بررسي ماهيت ولايت روشن شد؛ بنابراين مقصود از جنبة ولايتي امام، يعني تصرفات خاص در عالم كه به سبب قرب و نزديكي او به خدا و به اذن خدا اين مقام را دريافت كرده است. لازمة چنين جايگاهي، سرپرستي نظام اجتماعي و تشريعي جامعه نيز هست.

فصل دوم: ولايت تكويني و تشريعي

ولايت تكويني امام در محدودة راهنمايي انسان‌ها، يعني با تصرف در ضمير و جان انسان‌ها، به هدايت، رهبري و سرپرستي آنان بپردازد. ولايت تشريعي امام، يعني با استفاده از دستورات ديني شريعت، به انجام وظيفة پيشين بپردازد.

ميرزاي نائيني ضمن توضيح دو قسم ولايت (تكويني وتشريعي)، هر دو قسم را )بالعرض و به اذن خدا( براي امامان عليهم السلام ثابت مي‌داند. مرتبة نخست اين ولايت، ولايت تكويني است كه عبارت است از رام بودن موجودات برابر اراده و خواست امامان عليهم السلام، به حول وقوة الهي؛ چنان‌كه در زيارت حضرت حجت عجل الله تعالي فرجه الشريف آمده است: چيزي از ما نيست؛ جز آن كه شما سبب آن هستيد (ما منا شئ الا و انتم له السبب)... مرتبة ديگر اين ولايت، ولايت تشريعي است. [30]

آيت الله ميلاني در اين باره مي‌نويسد:

يك قسم از ولايت تكوينيه مجراي فيض بودن به كائنات في الجمله است كه عموم انبيا و اوصيا داشته‌اند. قسم ديگر، عبارت است از ولايت كليه تكوينيه كه مجراي فيض بودن است نسبت به جميع عالم امكان كه درحق پيامبر صلي الله عليه و آله و ائمه اطهار عليهم السلام ثابت شده است.[31]

استاد مطهري مي‌نويسد:

نظرية ولايت تكويني از يك طرف مربوط است به استعدادهاي نهفته در اين موجودي كه به نام انسان در روي زمين پديد آمده است و كمالاتي كه اين موجود شگفت بالقوّة دارد و قابل به فعليت رسيدن است، واز طرف ديگر مربوط است به رابطة اين موجود با خدا. مقصود از ولايت تكويني اين است كه انسان در اثر پيمودن صراط عبوديت، به مقام قرب الهي نايل مي‌شود و اثر وصول به مقام قرب ــ البته در مراحل عالي آن ــ اين است كه معنويت انساني كه خود حقيقت و واقعيتي است، در وي متمركز مي‌شود و با داشتن آن معنويت، قافله‌سالار معنويت، مسلط بر ضمائر و شاهد بر اعمال و حجت زمان مي‌شود. زمين، هيچ گاه از ولي كه حامل چنين معنويتي باشد و به عبارت ديگر از انسان كامل خالي نيست ...

از نظر شيعه، در هر زمان، يك انسان كامل وجود دارد كه برجهان و انسان نفوذ غيبي دارد و ناظر بر ارواح و نفوس و قلوب و داراي نوعي تسلط تكويني بر جهان و انسان است؛ همچنان‌كه گفته‌اند: آية كريمة "النبي اولي بالمومنين من انفسهم" ناظر براين معنا از ولايت نيز بوده باشد.... [32]

ولايت تكويني اولياء الهي برگرفته ازولايت مطلقة خداوند و به اذن او است، اين اذن الله، اذن قولي نيست، بلكه اذن تكويني منشعب از ولايت كليه مطلقه الهيه است: (واذ تخلق من الطين كهيئة الطير بإذني فتنفخ فيها فتكون طيراً بإذني وتبرء الأكمه والابرص باذني و إذ تخرج الموتي باذني).[33]

اين ولايت كه اقتدار نفس بر تصرف درمادة كاينات است، ولايت تكويني است.[34]

حاصل سخن

از مطالعه دقيق معاني لغوي و موارد كار برد لفظ ولي و ولايت، همان سخن مرحوم طباطبايي نتيجه مي‌شود و اين نتيجه، مورد تأييد قرآن وروايات نيز است[35]؛ پس ولايت مورد بحث، يكي از شؤون مهم و مبادي تصرفات حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف در جايگاه خليفة الله و امام است كه به اين معنا است: (نحومن القرب يوجب نوعاً من حق التصرف و مالكية التدبير).[36]

فصل سوم: ماهيت و مصداق ولي

ولايت با اين كارآيي‌هايش از دو جهت قابل بحث است:

الف. آيا از نظرآنتولوژيكي (هستي‌شناسي) تصورموجودي كه داراي سعة وجودي باشد و در عين حال، ممكن هم باشد، درست است يا نه؟ آيا چنين موجودي توجيه وتحليل متافيزيكي دارد؟

قواعد و مباني فلسفي، تصوير چنين موجودي را نه تنها ممكن، بلكه لازم مي‌دانند. از نظرمشهور فلاسفه مشاء و حكمت اشراق و عرفان و حكمت متعاليه، مبدأ اول، واجب الوجود، نورالأنوار و خداوند متعال، بسيط محض ويگانة بي‌مانند است و براساس قاعدة الواحد و عدم تكرار درتجلي، از چنين موجودي تنها وتنها يك موجود صادر مي‌شود كه بيشترين نزديكي را با مبدأ اول دارد. همين مخلوق يا صادر نخست است كه خليفه الهي مي‌شود و به اذن خدا و در طول فاعليت اوكارهاي تكويني را انجام مي‌دهد.

مبناي فلسفي تصرفات تكويني امام بنا بر مكتب مشاء (عقل اول) است و بنابر حكمت متعاليه و بر اساس اصل وحدت وجود و مراتب تشكيكي آن و بنابر مكتب عرفان (وجودمنبسط) است كه وجود او در رأس هرم كائنات (ماسوي الله) قرار مي‌گيرد.چنين جايگاهي، براي امام و خليفة الله حاكميت تكويني بر سراسر كاينات و نظارت بر جريان حوادث را عطا مي‌كند.[37]

از نظر وحي نيز توانايي‌هاي وسيع مانند علم سِعي و گسترده، تصرف سِعي و گسترده و... به انبيا وامامان در جايگاه جانشين‌هاي خداوند در عالم هستي داده شده است: (وأبري الاكمه و الأبرص وأحيي الموتي بإذن الله).[38]

پس تا اين جا جنبة نخست بحث ولايت كه يك بحث هستي شناسانه و بيرون ديني بود، حل شد (اثبات موجود سعي و گسترده و وسيع، يعني برخوردار از تصرفات و مقامات ويژه و در عين حال، مخلوق و ممكن).

ب. اين وجود سعي (موجود ممكن، ولي داراي تصرفات ويژه) صاحب مقام ولايت، از آغاز آفرينش تا پايان آن، در قالب نبي يا ولي همواره وجود دارد؛ ازآدم تا شيث و تا نوح و ابراهيم و موسي و عيسي عليهم السلام تا عصر خاتميت در چهرة كامل‌ترين انبيا، حضرت محمد صلي الله عليه و آله بوده است. پس از رحلت رسول اكرم صلي الله عليه و آله مقام ولايت الهي به امامان عليهم السلام منتقل مي‌شود. به اين ترتيب، جنبة دوم بحث ولايت اين مي‌شود كه مصداق بارز و اتم ولايت و ولي الله در عصر حاضر (خاتميت) امامان دوازده گانه و در عصر غيبت، حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف است.

پيشتر بيان شد كه مراد از امام، موجودي است كه افزون بر جنبه بشري، جنبة الهي و ماوراءالطبيعي دارد. در عصر خاتميت، تمام شؤون، مقامات و وظايف رسول اكرم صلي الله عليه و آله جز دريافت وحي و مقام تشريع، بنا بر ضرورت استمرار حجت الهي، به امامان دوازده گانه داده شده است .

فصل چهارم: ولايت باوري، تفويض و غلو نيست

تفويض ـ خواه در تكوين باشد يا در تشريع ـ هرگاه به گونه‌اي باشد كه براي پيامبر يا امام، نوعي تأثير استقلالي در عرض خالقيت و ربوبيت تكويني و تشريعي خداوند اثبات شود، شرك و باطل است؛ چنان‌ كه اگر كسي براي امامان عليهم السلام شأن تشريع قايل شود، هر چندآن را به وحي يا الهام مستند كند، باطل و منافي خاتميت است.

تفويض حلال و حرام به پيامبر وامام به صورت مستقل و در عرض خداوند، تفويض امر خلقت يا تدبير كلي و جزئي جهان و...از مصاديق تفويض نادرست و باطل است.[39]

نشانه‌هاي تفويض و غلو كه سبب كفر و شرك مي‌شود، در روايات، اين گونه معرفي شده است:

الف. اعتقاد به الوهيت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم يا يكي ازامامان عليهم السلام؛

ب. اعتقاد به شريك بودن پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم با خداوند در معبوديت،خالقيت يا رازقيت؛

ج. اعتقاد حلول خداوند در وجود پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم ياامام؛

د. اعتقاد آگاهي از غيب بدون وحي والهام (اعتقاد به علم غيبي بالذات در غير خدا)؛

ه‍ . اعتقاد به پيامبري همه يا يكي از امامان عليهم السلام؛

و. تناسخ ارواح امامان عليهم السلام در بدن‌هاي يكديگر؛

ز. بي‌نيازي از اطاعت خداوند با معرفت امام عليه السلام .

علامه مجلسي پس از ذكر موارد ياد شده گفته است: اعتقاد به هر يك از آنها، سبب الحاد، كفر و خروج از دين است. اگر احياناً در روايات مطلبي يافت شد كه موهم يكي از اقسام غلو باشد، در صورت امكان، تأويل مي‌شود و در غير اين صورت، از افترائات غاليان است.[40]

اما اگر كسي در تكوين معتقد باشد خداوند جهان و انسان را به سبب وجود انسان‌هاي كامل آفريده است كه پيامبر اسلام و امامانند و به بركت وجود آنان، به مخلوقات رزق و روزي مي‌دهد، وآنان مي‌توانند به اذن و مشيت الهي كارهاي خارق العاده انجام دهند، هيچ يك از موارد ياد شده از اقسام غلو نبوده و شرك و كفر نيست.[41] آنچه گفته شد، مضمون روايات امامان عليهم السلام است.[42]

از مصاديق تفويض صحيح، مي‌توان اين موارد را برشمرد:

تفويض، بدون اين كه نظام اسباب و مسببات انكار شود.

تفويض، به معناي تحقق پاره‌اي از حوادث و امور، به دعا و درخواست پيامبر يا امامان، مانند توسل و شفاعت.

تفويض و تشريع پيامبر صلي الله عليه و آله به اين معنا كه او از خدا بخواهد و خداوند، چنين تشريع كند (مثلاً رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم در خواست تغيير قبله كند و خداوند موافقت نمايد كه فرض النبي نام دارد).

تفويض امر هدايت و رهبري و تعليم و تربيت مردم به پيامبر وامام و... از مصاديق تفويض صحيح است.[43]

پس ردّ يا قبول تفويض به طور مطلق و بدون توجه به معناي آن، نه ثابت کنندة غلو و شرك است و نه ثابت کننده يا نفي کنندة توحيد افعالي.

روايات بسياري كه توسط نقادان حديث (همچون كليني،صدوق،مفيدو...) نقل شده است، پيامبر و امامان عليهم السلام را در جايگاهي رفيع از نظام مي‌نشاند كه ازصرف ابلاغ و حتي اجراي احكام بين انسان‌ها فراتر بوده و از حضورآنان (به اذن الهي) در رأس كارگزاران الهي در تكوين حكايت دارد. حتي رواياتي كه با لحن بسيار كوبنده از غلو و تفويض نهي مي‌كند، خود حاكي از عظمت فوق العاده مقام آنان است. در اين گونه روايات، ضمن ردّ پندارهاي نادرست غلات و مفوضه درباره امامان عليهم السلام خاطر نشان مي‌کند: امامان را همچون مسيحيان، خدا يا فرزند او نشماريد، آن گاه هر فضيلتي مي‌خواهيد، براي آن‌ها ثابت كنيد و بدانيد هيچ گاه به كنه فضائل ما اهل بيت نمي‌رسيد.[44]

بيشتر دانشمندان شيعه، با استناد به قرآن و روايات متواتر از حضرت رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سخنان اصحاب او كه دربارة جايگاه وجودي امامان سخن گفته‌اند، معتقدند امامان، واجد همان مقامات رسول اكرم صلي الله عليه و آله هستند جز دريافت وحي و تشريع. در ديد گاه متعادل، سه منصب و شأن عمده براي امام عليه السلام ثابت است: رهبري اجتماعي، مرجعيت ديني و ولايت. از آن جا كه مرجعت ديني، يك رسالت پيامبرانه است، لازم است امام معصوم باشد[45] و تنها عدالت كفايت نمي‌كند؛ چون عدالت با نسيان، غفلت و خطا قابل جمع است و تنها عصيان عمدي را كنار مي‌زند. در اين ديدگاه، نقش امامان در جهان هستي، به گونه‌‌اي ترسيم شده است كه هيچ منافاتي با توحيد و اقسام آن ندارد. سردستة اين جايگاه وشؤونات، منصب ولايت است.

شهيد مطهري رحمه الله عليه مي‌فرمايد:

اعتقاد به مطلبي اساسي دارم و آن اين كه در پيامبر و امام، علاوه بر عصمت و علم والا، چيزهاي ديگري هم بوده است، مانند عرض اعمال به آن‌ها، حضور و ناظر بودن بر مردمان، و حي و ميت )زنده و مرده( نداشتن.[46]

اوليا را هست قدرت از اله تير جَسته بازآرندش ز راه[47]

در زيارت جامعة كبيره كه توسط شيخ صدوق رحمه الله عليه نقل شده، گوشه‌هايي از ولايت امامان بيان شده است؛ از جمله:

بكم بدأ الله و بكم يختم، وبكم يمسك السماء أن تقع علي الأرض.

زيارت جامعة كبيره، نزد عالمان اماميه از شهرت و اعتبار خاصي برخوردار است و عموماً آن را تلقي به قبول كرده و قوت مضمون آن را گواه بر اصالت آن گرفته‌اند. شيخ الطائفه و شيخ صدوق، اين زيارت را از امام هادي عليه السلام نقل كرده‌اند.[48]

علامه مجلسي رحمه الله عليه دربارة زيارت جامعه كبيره مي‌گويد:

انها أصح الزيارات سنداً و أفصحها لفظاً و أبلغها معناً واعلاها شأناً. [49]

بخش‌هايي از اين زيارت، در ديگر روايات و دعاها وارد شده كه دليل تأييد بيشتر آن مي‌باشد.[50] در زيارت مطلقة امام حسين عليه السلام مروي از امام صادق عليه السلام آمده است:

بكم فتح الله و بكم يختم و بكم يمحوما يشاء و يثبت...[51]

فصل پنجم: مبناي تصرفات تكويني ولي

پس از اين كه وجود انساني داراي قدرت‌هاي سِعي، گسترده و فوق العاده، در عالم ممكنات اثبات شد، مناسب است به مباني و علل چنين قدرت‌ها و وسعت آثار آن اشاره شود.

نفس مجرد و قوي، ملازم باتصرف

ابن سينا، امكان تأثير بر طبيعت را از لوازم نفوس انبيا مي‌داند؛ به اين معنا كه نفس انسان، در مرحله‌اي از كمال، قدرت تصرف در طبيعت را پيدا مي‌كند؛ يعني نفوس انساني، در مرحله‌اي از كمال و تجرد، از محدوده بدن خود فرا‌تر رفته، دراجسام ديگر نيز منشأ اثر واقع مي‌شوند و داراي قدرت تغيير عناصر وايجاد حوادث مي‌گردند. به طور كلي، اراده او در جهان طبيعت نفوذ مي‌يابد.[52]

ابن سينا در كتاب اشارات طي چندين مقدمه، منشأ اثر گذاري نفوس عارفان بر اجسام خارجي را تبيين و اين حقيقت عرشي را با بيان فرشي ملموس مي‌كند. اين كه عارف مدت‌ها غذا نمي‌خورد، با نيروي محدود، كارهاي بيرون از توان آدمي انجام مي‌دهد يا از غيب وآينده خبر مي‌دهد، همه اين موارد، تبيين‌هاي طبيعي دارد و مراتب ضعيف آن‌ها را هر انساني در خود مي‌يابد. نيروهاي طبيعي انسان، قابليت شدت و ضعف يافتن دارد. روح انساني مي‌تواند در بدن تأثيراتي بگذارد كه او را نيرومند كند. روح انساني به وسيلةارتباط با عالم بالا، مي‌تواند به حقايق غيبي دست رسي پيدا كند.[53]

بهمنيار، شاگرد ابن سينا از ارسطو نقل مي‌كند دست يافتن به حكمت و شناخت حقيقت‌هاي ماوراي طبيعي وقتي ممكن است كه انسان به تولد دوباره برسد.[54]

شيخ اشراق، معتقد است هر كس به درجه خاصي از تجرد دست يابد، مي‌تواند جوهر مثالي بيافريند. او اين درجه و مقام را در مراتب كمالات انسان، مقام (كُن) مي‌نامد.[55]

از نظر سهروردي، اصولاً دست يافتن به حكمت، به معناي دانايي برتر در اسرار هستي، پيش از تحصيل ملكة (خلع بدن) غيرممكن است؛ به اين معنا كه تا انسان نتواند با ارادة خود روحش را از تعلق بدن رها سازد، با مسايل حكمت آشنا نخواهد شد.[56]

ملاصدرا، با بيان سينوي وجود تصرفات در مواد عالم را براي امام مستدل و برهاني ساخته است. وي انسان كامل را داراي سه جزء (طبيعت،نفس وعقل) مي‌داند و كمال طبيعت انسان كامل را تصرف در مواد عالم مي‌داند كه مي‌تواند مواد عالم را دگرگون يا متحرك سازد. وي انسان كامل را داراي يك ويژگي نفساني مي‌داند كه به واسطة قوه عملية نفسانيه، در هيولاي عالم، در هوا، در باران، در توفان و... تصرف مي‌كند. وي مبدأ تصرفات ولي درعالم ماده را با مباني الهي و تجربي مستدل مي‌كند.[57]

روايات نيز بر اين نكته تكيه دارند كه عبادات خالصانه، بنده را از قيد ماده و طبيعت رها مي‌سازد و به او وسعت و قدرت فوق العاده مي‌دهد كه نتيجه اش دريافت مقامات ولايت است: (العبودية جوهرة كنهها الربوبيه).[58]

معلوم است عبادت هيچ كس به عبادت نبي اكرم صلي الله عليه و آله وامامان عليهم السلام نمي‌رسد؛ پس مقام ولايت و تصرف آنان نيز عالي است. البته بايد توجه داشت انبيا و اوليا و امامان عليهم السلام به دليل تفضل و موهبت الهي، همواره از نعمت ولايت،برخوردارند و مي‌توان گفت انجام عبادت، در صعود به كمالات بالا مؤثر است.

مرتبه بالاي وجودي ملازم با تصرف درمراتب پائين

حكمت متعاليه و عرفان با مباني خاصي كه دارند، سرّ تصرفات ولي الله را بسيار عميق وگسترده بيان كرده‌اند كه اين جا به صورت فشرده بيان مي‌شود:

از نظر مشهور فلاسفه و مكاتب، هيچ پديده مادي از جهان فيزيك به بيرون راه ندارد. عمركوتاه شبنم تا عمر چندين ميليارد سالة فلان ستاره، وفات را به دنبال دارد اگر روح انسان جاويد و ناميرا است، ربطي به عالم ماده ندارد؛ چون روح انسان، در اصل يك پديده مجرد وغير مادي است؛اما از نظر عرفان اسلامي و حكمت متعاليه، ماده و روح از يك جنس و هر دو جلوة يك حقيقت و مظهر يك لطيفه‌اند. آنان، دو جهان بي‌ارتباط نيستند، بلكه حاصل ومحصولند و رابطه ظاهر و باطن و رويه و تويه دارند. ماده، جلوه رقيق و نمودي از روح است. جهان، مجموعه‌اي پراكنده و بي‌ارتباط نيست.[59] بنا بر سه اصل اساسي فلسفه صدرالمتألهين كه با براهين متعدد اثبات شده و با كشف و شهود مورد تأييد قرار گرفته‌اند؛ يعني اصالت وجود،[60] وحدت وجود،[61] تشكيك دروجود.[62]

سراسر جهان هستي (از مبدأ جهان، يعني از فعليت نامتناهي تا مادة المواد عالم اجسام كه قوه نامتناهي است) به صورت رشته واحد و متصلي است كه هيچ مرتبه از مرتبة ديگر جدا نيست.

بنا بر اصالت وجود، منشأ همه آثار و خواص و لوازم موجودات، همان وجود است[63]. چون وجود، داراي مراتب و درجات متفاوت است، اين آثار و خواص و لوازم نيز مختلف و متفاوتند؛ پس اوصاف و لوازم گوناگون از قبيل حيات، علم، ادراك، اراده، قدرت، فاعليت و تأثير، اولاً ناشي از ذات وجود بوده و از آن غيرقابل انفكاكند؛ زيرا بنابر اصالت وجود، جز وجود، واقعيت جداگانة ديگري، قابل تصور نيست. ثانياً بر اساس تفاوت درجات وجود، اين آثار نيز از لحاظ شدت و ضعف و نقص و كمال متفاوتند.

انسان، از ديدگاه عرفان و حكمت متعاليه (كون جامع) است و همه مراتب هستي بالقوة در او تحقق دارد. كمالات وجودي انسان، مانند علم، اراده، خلاقيت؛ ابداع و... محصول درجات وجودي او است.اين كه انبيا وحي را از باطن خود مي‌گيرند، يعني به سبب جنبة كمالات ولايت و قرب آنان به خدا است. نه تنها وحي بلكه همة هنرها و خلاقيت‌ها و...از باطن مي‌جوشد.

بنابر اين، انسان درعين اين كه يك موجود مادي است، امكان عبور از مرز ماده را دارد؛ چون در وجود او در پي كسب يا اعطاي كمالات، تولد دوباره انجام مي‌گيرد؛ يعني از بطن ماده، يك موجود مجرد زاييده مي‌شود.[64]

تن چو مادر، طفل جان را حامله مرگ، دردزادن است و زلزله[65]

انسان، در سير تكاملي خود، به مرتبة برتري از وجود دست مي‌يابد و چون به مرتبة جديد و كامل تري از وجود دست يافت، طبعاً به خاصيت و آثار جديد متناسب با اين مرتبه نيز نايل مي‌شود.هرگاه مرتبة وجود، يك مرتبه و درجة غيرعادي باشد، خاصيت وآثار آن نيز خارق العاده و معجزه خواهد بود.اين جااست كه معرفت در حد اعجاز (وحي والهام) و تأثير در حد اعجاز (معجزه و كرامت و اراده) و رفتار در حد اعجاز (خُلق عظيم وعصمت) به هم مي‌پيوندند. اين پيوند و ارتباط، پيوند كلامي و اعتباري نيست؛ بلكه يك پيوند فلسفي و حقيقي است؛ پيوندي بر اساس هستي و واقعيت و ـ به اصطلاح ـ پيوندي بر اساس (هست ها)، نه (بايدها). اين است مبناي فلسفي ارتباط و پيوند صفات امامان با وجود امام و پيوند صفات آن‌ها با يكديگر.[66]

جان نباشد جز خبر در آزمون

هركه را افزون خبر، جانش فزون

جان ما، از جان حيوان بيشتر

از چه زآن روكه فزون دارد خبر

پس فزون ازجان ما،جان ملك

كو منزّه شد ز حسّ مشترك

از ملك جان خداوندان دل

با شد افزون، تو تحير را بهل

زآن سبب آدم بود مسجودشان

جان اوافزون تراست از بودشان

جان چو افزون شد، گذشت ازانتها

شد مطيعش جان جمله چيزها[67]

اين كمال وجودي، منشأ اوصاف وآثار متناسب مي‌شود.

علم برتر، موجب حاكميت برجامعه و ملازم تصرف

حكومت بر اجتماع نيز از مظاهر ولايت تكويني است؛ يعني رهبري اجتماع و رياست حكومت سياسي به معناي واقعي آن، تنها با داشتن ديگر شؤونات الهي (امامت) ميسور است.در مقام مقايسه، ميان دانايي (علم)، توانايي (قدرت) و فرمانروايي (حكومت) درجهان خارجي و عيني، توالي و ترتب هست؛ به اين معنا كه دانايي بر توانايي و توانايي بر فرمانروايي مقدم است. تقدم دانايي بر توانايي، يك مفهوم ظاهري و عرفي دارد كه بر همگان روشن است؛ همان مفهوم كه فردوسي مي‌گويد: (توانا بود هر كه دانا بود) وهمان مفهوم كه مي‌گويند: (دانستن، توانستن است) .بي ترديد علم، به نوعي، سرچشمة قدرت و توانايي است و يك معنا و مفهوم باطني و حقيقي دارد. در زبان قرآن و احاديث تقدم علم بر قدرت، از لحاظ عليت، مورد تأكيد قرار گرفته است؛ يعني قدرت و توانايي معصوم، محصول علم وآگاهي او است.[68]

عليت و منشأ بودن علم، براي قدرت را مي‌توان بر اساس اصول و مباني حكمت متعاليه، چنين تبيين كرد: همان طور که در بحث صفات حق تعالي مطرح شده است، علم حق تعالي، علم فعلي است، نه انفعالي و مبدأ و منشأ پيدايش پديده‌ها مي‌باشد و به اصطلاح، خداوند (فاعل بالعناية) است،[69] بنابراين چون امام، از نظر درجة وجودي، نزديك‌ترين وجود عصر خود به حق تعالي است و در نتيجه، وجود و آثار وجودش، جنبة الهي دارد، علمش نيز همانند علم خدا، علم فعلي است، نه انفعالي؛ لذا عين قدرت و اراده است؛[70] يعني علم امام نيز بر حوادث جهان تقدم دارد و حوادث پديده‌هاي جهان، بدان گونه پديد آمده و جريان مي‌يابند كه امام، از پيش بر آن آگاه بوده است. صدرالمتألهين، در اين باره مي‌گويد:

بدان كه علم و قدرت و نفس، جدا از يكديگرند؛ ولي در عالم الهي و قلمرو عقل، علم، عين قدرت و قدرت عين علم است؛ يعني علم آنان، عين ايجاد پديده‌ها است. چون انسان، كامل شود و از جهان ماده رها گردد، علم و قدرت او هم، عين يكديگر شده، فرمانش در ملك و ملكوت،جريان يافته و همة مراتب بهشت و ملكوت آسمان‌ها را در بر مي‌گيرد.اين سلطه و حاكميت گسترده، در عينيت واصالت، به انسان كامل تعلق دارد و حاكميت‌هاي ديگر، سايه و مثالي از آن حكومت تكويني‌اند.[71]

مقام انسان كامل وخليفه الله ملازم ولايت و تصرف

قيصري، شارح زبردست تعاليم ابن عربي، دربارة حاكميت تكويني خليفه الله مي‌گويد:

خليفه بايد جز صفت وجوب ذاتي، به تمام صفات حضرت حق، موصوف باشد و استثناي وجوب ذاتي، بدان سبب است كه فرقي ميان خليفه و ذات واجب باشد كه ذات واجب، داراي صفت وجوب، و ذات خليفه داراي صفت امكان است.[72]

صدرالمتألهين، با ترسيم دو جنبه بشري و الهي رسول اكرم صلي الله عليه و آله در جايگاه ولي خدا، تصرفات او را اين گونه مستند مي‌سازد:

وهذه الربوبية من جهه حقيقته لا من جهة بشريته...ولما كانت هذه الحقيقة مشتملة علي جهتين الالهية والعبودية لا يصح لها ذلك بالاصالة بل بالتبعية وهي الخلافة، فلها الاحياء والاماتة واللطف والقهر و جميع الصفات ليتصرف في العالم...والحاصل أنّ ربوبيته وتصرفه في العالم بالصفات الالهية التي له من حيث مرتبته و قربه... .[73]

از نظر امام خميني قدس سره امامان عليهم السلام پرده‌هاي ظلمت و نور را دريده و به معدن عظمت الهي رسيده و داراي خلافت كلي الهي‌اند كه خلافتي است تكويني و به سبب آن،جميع ذرات، برابر(ولي امر) خاضعند.[74]

تذكر: تا اين جا مباني و علل تصرفات ولي بيان شد، اما اين كه گستره و دايرة تصرفات تا كجا است، پرسشي است كه پاسخ آن مشكل است. شهيد مطهري در اين باره مي‌گويد: مجموع قراين قرآني و علمي كه نزد ما است، اجمالاً وصول انسان را به مرتبه‌اي كه اراده اش بر جهان حاكم باشد، ثابت مي‌كند؛ اما در چه حدودي، مطلبي است كه از عهدة ما خارج است.[75]

فصل ششم: تطبيق ولايت بر امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف

اصل لزوم واستمرار ولايت از عقل و نقل اثبات شد. اما اين که ولي الله چه كساني بوده اند و در حال حاضر چه كسي است؟ يک بحث نقلي و درون ديني است. توضيح اين که:اثبات مقام ولايت ساير انبيا عليهم السلام و رسول مكرم اسلام صلي الله عليه و آله مورد ترديد واختلاف نيست. آنچه نيازمند بحث است، اثبات مقام ولايت براي حضرت علي عليه السلام و يازده فرزند او است. جايگاه اين بحث، در علم كلام و بخش امامت خاصه است كه از رسالت اين مقاله خارج است؛ ولي اين جا فشرده مطلب بيان و مشروح آن به منابع مربوط واگذار مي‌شود. شايان ذكر است براي اثبات ولايت حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف اثبات دو امر، بسيار مهم است: يكي استمرار ولايت رسول اكرم صلي الله عليه و آله پس از او و ديگري اثبات اين مقام براي حضرت علي عليه السلام؛ چون استمرار واثبات ولايت براي ديگر امامان، از سخنان خود مولا حضرت علي به دست مي‌آيد.اثبات اين امر، با برهان و عقل امکان ندارد، چون بر امور جزئي برهان اقامه نمي‌شود، بلكه از دو راه ميسور است؛ يكي برهان مركب عقلي و نقلي و ديگري از راه نقل:

راه اول: برهان مرکب از عقل و نقل

اين راه تحت عنوان برهان سبر و تقسيم قابل پي گيري است.[76] بيان شد كه اثبات اصل ولايت، لزوم و استمرار آن با شيوة عقلي و نقلي قابل اثبات است؛ همان گونه كه اثبات اصل، لزوم و استمرار نبوت و امامت با شيوة عقلي و نقلي ممکن است، اما تعيين مصداق ولي يا نبي يا امام، کار عقل صرف نيست، چون بر امور جزئي برهان عقلي صرف اقامه نمي‌شود.

پس از اثبات لزوم و استمرار ولايت، براي يافتن مصداق آن در افراد امت اسلامي، جست و جو مي‌شود و با بهره گيري از برهان سبر و تقسيم، شخص ولي معين مي‌شود.توضيح اين كه ميان مدعيان مقام خلافت رسول خدا صلي الله عليه و آله اوصاف و مراتب علمي و عملي هر يك بررسي مي‌شود. پس از آن معلوم مي‌شود ميان آنان تنها امامان اهل بيت عليهم السلام هستند كه از علم عالي و مقام عصمت برخوردارند و اجماع امت نيز همين است كه در حق غير آنان كسي ادعاي عصمت نكرده است.[77]

بروز كرامات و كار‌هاي خارق العاده از ناحيه امامان اهل بيت عليهم السلام بهترين گواه مطلب مذكور است.[78]

راه دوم. دليل نقلي كه همراه قرآن و روايات قابل پي‌گيري است.

قرآن

ولايت، به حقيقت، به اصالت و بالذات از آن خداوند است : (الله ولي الذين آمنوا)[79] (فالله هو الولي)[80] (مالكم من دون الله من ولي و لا نصير)[81] (والله ولي المؤمنين)[82]

وليّ به صورت مطلق و بدون قيد و شرط، از صفات خداوند است؛ اما خداوند، گاهي برخي اوصاف يا شؤون خود را در مراتب ضعيف و مناسب حال ممكنات به برخي انسان‌هاي برگزيده مي‌دهد؛ مانند مقام و شأن شفاعت[83] و علم غيب.[84]

مقام ولايت نيز به اذن خداوند، به انبيا و اوليا داده شده است و ولايت غيرخداوند، مقيد، محدود، مأذون و در طول ولايت خداوند است .

انسان در مقام نبي، ولي و امام، شايستگي دريافت مقام ولايت را مي‌يابد. از آن‌جا كه تفاضل ميان انبيا،رسولان و اوليا مسلم است، مراتب ولايت آنان نيز متفاوت است. برترين مراتب ولايت امكاني، از آنِ برترين انبيا (خاتم آنان) مي‌باشد؛ چون مقام خاتميت، يك جايگاه واقعي و برتر است.

طبق صريح قرآن، خداوند، مرتبه‌اي از ولايت خويش را به پيامبر داده است: (النبي أولي بالمؤمنين من أنفسهم)[85]. علامه طباطبايي، با استدلالي زيبا اثبات مي‌كند ولايت نبي صلي الله عليه و آله بر مردم، از نوع ولايت تصرف و دوستي است، نه به معناي ياوري و ياري رساني.[86]

ازآن جا كه مودت و محبت، سبب قرابت و نزديكي ميان ولي و مولي عليه (آن کس که بر او ولايت دارند) مي‌شود، قرآن مجيد، به صراحت از انسان‌ها، مودّت آل محمد صلي الله عليه و آله را خواسته است، تا به اين ترتيب، پايه‌هاي ولايت تحكيم يابد: (قل لا أسئلكم عليه أجراً الّا المودة في القربي)[87] درآيه ديگر قرآن مجيد، از ملازمه محبت و پيروي كه مهم‌ترين اثر ولايت است، پرده برمي دارد: (إن كنتم تحبّون الله فاتبعوني يحببكم الله)[88].

در غدير نيز پيامبر صلي الله عليه و آله بر اثبات ولايت خود از مردم اعتراف گرفت: (ألست أولي بكم من أنفسكم؟ قالوا: بلي).[89]

قرآن مجيد، از استمرار و واگذاري اين مقام ولايت پس از رسول اكرم صلي الله عليه و آله خبر مي‌دهد:

( انّما وليّكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة و هم راكعون)[90]

در اين آيه، ولايت پيامبر و ولايت برخي مؤمنان، بر ولايت خدا عطف شده است كه نشان مي‌دهد اين ولايت، يك شأن و مقام الهي و مهم است. و از آنجا كه خداوند،اين ولايت را به نبي اكرم صلي الله عليه و آله و مؤمنان خاص و معلوم با صفات مذكور داده است، معلوم مي‌شود اين ولايت، غير از ولايت عمومي مؤمنان است لفظ (انّما) كه براي قصر و حصراست بهترين گواه است.

قراين و شواهد مسلم و قطعي مي‌گويد: در اين آيه، مراد از مؤمنان كه در طول ولايت نبوي و الهي دريافت كرده است حضرت علي عليه السلاماست.[91]

بنا به روايات متواتر دربارة غدير، نبي اكرم صلي الله عليه و آله نخست به ولايت اشاره مي‌كند: (ألست أولي بكم؟) و پس از اعتراف مردم، مي‌فرمايد: (من كنت مولاه فعلي مولاه). بر اساس احاديث متواتر ميان فريقين، ولايت الهي، در اهل بيت و امامان معصوم عليهم السلام استمرار دارد. خداوند، تمام زحمت‌هاي دوران رسالت پيامبراكرم صلي الله عليه و آله را منوط بر ابلاغ ولايت مي‌كند: (يا ايها الرسول بلّغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فمابلّغت رسالته والله يعصمك من الناس)[92]، پس ازانجام اين فرمان الهي، دين اسلام كه زبدة همة شرايع پيشين است، كامل مي‌شود: (اليوم أكملت لكم دينكم).[93]

اطاعت، تبعيت و پيروي مهم‌ترين شاخصة ولايت است. خداوند كه ولي مطلق است، مؤمنان را به اطاعت مطلق از رسول خود و از اولي الامر فرا مي‌خواند. به اين ترتيب، شاخصة ولايت براي پيامبران و اولي الامر ثابت مي‌شود: (يا ايها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول واولي الامر منكم)[94].

از آن جا كه دستور پيروي از اولي الامر در رديف دستور پيروي از خدا و رسول او قرار گرفته و اين دستور مطلق، شامل تمام امور دنيايي و آخرتي است، به خوبي عصمت و الهي بودن اولي الامر را ثابت مي‌كند،[95] وگرنه خداوند بندگان را به سوي خطا و جهالت سوق داده است.

بر اساس روايات متواتر در منابع شيعه و رواياتي در برخي منابع اهل سنت، مصداق اولي الامر، امامان اهل بيت‰ معرفي شده‌اند.[96]

روايات

روايات، در حقيقت تفسير كنندة مواضع قرآن است كه همنوا با قرآن، ولايت حضرت علي عليه السلام و فرزندان معصوم او را ثابت مي‌كند.

ابوهريره از پيامبر صلي الله عليه و آله روايت مي‌كند كه فرمود: روز حساب، روزي است كه همه از همديگر فرار مي‌كنند جز كساني كه بر محور ولايت علي بن ابي طالب حركت كرده‌اند.[97]

شيعه و سني از پيامبر صلي الله عليه و آله نقل كرده اند:

هر كس بر دوستي)ولايت( آل محمد صلي الله عليه و آله بميرد، شهيد مرده است.[98]

در روايات، ولايت ـ به ويژه ولايت حضرت امام علي عليه السلام ـ يكي از فرايض مهم الهي دانسته شده است كه خداوند، اصل اين فرض را در آية ولايت بيان فرموده و تفصيل آن را بر عهده رسول اكرم صلي الله عليه و آله گذاشته است؛ مانند ديگر واجبات و فرايض. و رسول اكرم نيز اين فريضه مهم را در حجة الوداع توضيح داد كه به دنبال آن، دين اسلام به كمال واتمام رسيد.[99]

در روايات، سخن از عرضة ولايت پيامبر و علي عليهما السلام بر تمام موجودات (انبيا، فرشتگان، انسان‌ها، حيوانات وجمادات) است و اين كه خداوند (در عالم ذر) از همة انسان‌ها ـ از جمله انبيا ـ پيمان گرفت تا ولايت حضرت علي عليه السلام و اولاد او عليهم السلام را بپذيرند. ولايت حضرت علي عليه السلام در همة صحف انبيا درج شده است.[100]

در روايات، پذيرش ولايت حضرت علي عليه السلام بر اهل زمين وآسمان واجب شده است.[101]

اين جا به همين مقدار از دلايل قرآني و روايي دربارة اثبات مقام ولايت براي امامان عليهما السلام بسنده مي‌کنيم مشروح اين بحث را به منابع مربوط ارجاع مي‌دهيم.

فصل هفتم: ويژگي‌هاي ولايت

رسالت و نبوت، ختم و قطع مي‌شود، اما ولايت، استمرار دارد.[102] (ولي) از اسماء الله است: (و هو الولي الحميد)[103] و اسماءالله همچون ذات خدا پاينده و باقي‌ هستند؛ پس مقام ولايت نيز باقي و دائم است: (فاطر السماوات والأرض أنت وليّي في الدنيا والآخرة).[104]

اما رسالت و نبوت، از صفات مکاني و زماني است كه با انقطاع زمان و مكان، قطع مي‌شود؛ پس ولايت، همواره هست و چون شامل رسالت و نبوت تشريعي و نبوت عامه غير تشريعي مي‌باشد، از آن، به فلك محيط عام تعبير شده است.در فص عزيزي فصوص الحكم آمده است:

واعلم الولاية هي الفلك المحيط للعالم ولهذا لم ينقطع ولها الإنباء العالم وأما النبوة تشريع الرسالة منقطعه و في محمد صلي الله عليه و آله قدانقطعت فلا نبي بعده مشرعاً.

ولايت از نبوت و رسالت برتر است. در انبيا، جنبة ولايتي از جنبة نبوتي آنان برتر است.[105] اين برتري، از دو جنبه قابل تحريراست:

الف. جهت ظاهري؛ لازمه ولايت، رياست و سرپرستي جامعه و هدايت مستعدان است؛ اما لازمه نبوت، تنها ابلاغ وحي و معارف غيبي است كه در بسياري موارد، نبي ولي و امام هم هست.[106]

ب. جهت باطني: ولايت، باطن نبوت است و هر پيامبري با جنبة ولايتي، حقايق و معاني را از حضرت حق مي‌گيرد و با جنبه نبوتي،آن را به مردم ابلاغ مي‌كند؛ پس ولايت، روي ارتباط با خالق و نبوت روي ارتباط با مخلوق است.ولايت، باطن نبوت و رسالت است.[107]

نتيجه

محدود كردن شأن و وظيفه خليفة پيامبر در رهبريت سياسي و حكومتي، تلاشي است كه در صدر اسلام توسط برخي انجام شد و بيشتر متكلمان اشعري و معتزلي به مبناسازي آن پرداختند. امامت در اين قالب تنگ، يك مقام دنيايي، اعتباري و از فروع دين محسوب مي‌شود كه هر انساني مي‌تواند كانديداي آن شود.

از نظر برخي ياران پيامبر در صدر اسلام و نيز متكلمان اماميه كه مستند به قرآن و روايات است، امام افزون بر رهبري سياسي داراي اين نوشتار با توجه به حكمت ابتلاء الهي و اشتراك انسان‌ها در عوامل هدايت و ضلالت به لزوم وجود امامي كه داراي اوضاف پيامبر ـ جز دريافت وحي ـ باشد، رسيده است.

ولايت، برترين شاخصه است كه ديگر شئونات را در بردارد و ما در اين نوشتار طي هفت فصل به اثبات و تحليل اين شاخصه پرداختيم و ثابت نموديم كه مستندات مهم اين نوشتار بر اثبات مقام ولايت براي ائمه عليهم السلام؛ در گام نخست قرآن و روايات و در گام بعدي فلسفه و كلام و عرفان است.

[1]. بقره (2): 30: (واذ قال ربک للملائکةاني جاعل في الارض خليفة)؛ ص (38): 26: (ياداود انّا جعلناک خليفة في الارض).

[2]. سجده (32): 24: (وجعلنا منهم ائمة يهدون بأمرنا لمّا صبروا وکانوا بآياتنا يوقنون)؛ انبياء (21):72: (وجعلنا هم ائمه يهدون بأمرنا)؛ شأن مرجعيت ديني و تفسير معصومانة دين که از شئون نبي صلي الله عليه و آله بود در قالب همين رهبريت به امام منتقل مي‌شود (ر ـ ک؛ شهيد مطهري، مجموعه آثار، ج4، ص848.

[3]. انعام (6):89: ( أُوْلَـئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ).

[4]. مائده (5): 67: ( يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ).

[5] . مائده (5):15: (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنتُمْ تُخْفُونَ؛ مائده (5):19: قَدْ جَاءكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ؛ نحل (16):44: بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ).

[6] . مائده (5):64: (و ما انزلنا عليك الكتاب الا لتبيّن لهم الّذي اختلفوا فيه؛ و يسئلونك عن الاهلة).

[7] . احزاب (33): 21: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ).

[8] . تمام آياتي كه دستور حكومتي دارند، از مقام سرپرستي و حكومتي رسول خدا حكايت دارد؛ مانند اجراي حدود، برپايي عدالت و… .

[9] . بقره (2):151: (رَسُولاً مِّنكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُواْ تَعْلَمُونَ)؛ آل عمران (3):164؛ مائده (5):15و16.

[10] . مائده (5):55: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)؛ احزاب (33):6: (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)؛ احزاب (33):36؛ نساء (4):65.[11]. ر، ک: بقره (2): 125؛ زخرف (43): 26-28؛ اسراء (17): 71-72 ؛ رعد (13):7 .

[12]. ازهري، تهذيب اللغة، ج15، ص321-326؛ ابن فارس، مقاييس اللغة، ج 6، ص141؛ ابن منظور، لسان‌العرب، ج15، ص312-411؛ زبيدي، تاج العروس، ج 20، ص310.

[13]. ابن فارس، مقاييس اللغة، ج 6، ص141؛ طريحي، مجمع البحرين، ج1، ص462.

[14]. آل عمران (3): 68.

[15]. طريحي، مجمع البحرين، ج1، ص462.

[16]. راغب اصفهاني، مفردات، ص533؛ ابن فارس، مقاييس اللغة، ج6، ص141؛ طباطبايي، الميزان، ج6، ص11-12.

[17]. طريحي، مجمع البحرين، ص455.

[18]. طباطبايي، الميزان، ج 6، ص10.

[19]. همان، ج6، ص9-10.

[20]. مريم (19): 5 و6(فهب لي من لدنک وليّا يرثني)؛ شريف مرتضي، انتصار، ص285: «وأيما امرأة نکحت بغير اذن وليها فهو باطل».

[21]. عنکبوت (29):41.

[22]. فراهيدي، کتاب العين، ج8، ص365؛ ابن فارس، مقاييس اللغه، ج6، ص141.

[23]. ر، ک: طباطبايي، الميزان، ج6، ص43؛ قمي، تفسير القمي، ج1، ص17؛ سيوطي، الدر المنثور، ج2، ص298؛ آلوسي، روح المعاني، ج6، ص195-193.

[24]. تفتازاني، شرح العقايدالنسفيه، ج1، ص189.

[25]. احمد نگري، جامع العلوم، ج3، ص465 .

[26]. شيخ طوسي، تلخيص الشافي، ج2، ص10.

[27]. فخر رازي ، البراهين في علم الکلام، ج2، ص251.

[28]. تفتازاني، شرح المقاصد، ج 1، ص175 و203؛ قيصري، شارح فصوص ابن عربي و تائيه ابن فارض، در باب ولايت بسيار منسجم و مشروح سخن گفته است. ر.ک: قيصري، اصول تصوف (مقدمه شرح تائية ابن فارض)، مقصد دوم، فصل دوم.

[29]. آملي، مقدمات برکتاب نص النصوص، 168. سخن مشروح صدرالمتألهين و علامه طباطبايي در اين زمينه بسيار خواندني است.ر. ک: صدرالدين شيرازي، مفاتيح الغيب، 484- 485 ؛ طباطبايي، در محضر طباطبايي، 103-105؛ همو، رسالة الولاية، ص4 و همو، تفسير الميزان، ج 10، ص89 .

[30]. نائيني غروي، المکاسب والبيع، ج2، ص332: فاعلم انّ لولايتهم مرتبتين: احدهما الولاية التکوينية التي هي عبارة عن تسخير المکونات تحت ارادتهم ومشيتهم بحول الله وقوته کما ورد في زيارة الحجة ـ ارواحنا فداه ـ بانه مامنا شئ الا وانتم له سبب و ذلک لکونهم عليهم السلام مظاهر اسمائه وصفاته تعالي فيکون فعلهم فعله وقولهم قوله وهذه المرتبة من الولاية مختصة بهم وليست قابلة للاعطاء الي غيرهم لکونها من مقتضيات ذواتهم النورانية والنفوس المقدسة التي لاتبلغ الي دون مرتبتها مبلغ وثانيتهما الولاية التشريعية .. و لااشکال عندنا في ثبوت کلتا المرتبتين من الولاية للنبي صلي الله عليه و آله وللاوصياء من عترته عليهم السلام ويدل عليه الادلة الاربعة.

[31]. سيدمحمدهادي ميلاني، صد و ده پرسش، 161-159 .

[32]. مطهري، ولاءها و ولايت‌ها، (مجموعه آثار، ج3، ص285-286) .

[33]. مائده (5):111.

[34]. حسن زاده، يازده رساله، 173.

[35]. درادامه روشن خواهد شد.

[36]. طباطبايي، الميزان، 6، ص10.

[37]. يحيي يثربي، فلسفه امامت، 263-267.

[38]. آل عمران ( 3 ):49 .

[39]. علي رباني گلپايگاني، شاخص‌هاي امامت در تفکر شيعي، ص 6.

[40]. علامه مجلسي، بحارالانوار، ج25، ص346 .

[41]. علي رباني گلپايگاني، شاخص‌هاي امامت در تفکر شيعي، ص 6.

[42]. علامه مجلسي، بحارالانوار، ج 25، ص329.

[43]. اثبات برخي مقامات و تصرفات در تکوين، براي امامان عليهم السلام با توحيد و اقسام آن، منافاتي ندارد؛ چون اين گونه تصرفات، در طول فاعليت خدا و نه در عرض آن و نيز به اذن الهي است، و اين بر مشرب امر بين امرين است که آياتي از قرآن مؤيد همين ديدگاه است (وما رميت إذ رميت ولکنّ الله رمي).

[44].براي مشاهدة مشروح اين موضوع، ر.ک:طبرسي، احتجاج، ج 2، ص233 و علامه مجلسي، بحار الانوار، ج 25، ص261.

[45]. مطهري، امامت و رهبري، ص 50.

[46]. همان.

[47]. مولوي، مثنوي معنوي، چاپ نيکلسون، ص 102.

[48]. شيخ طوسي، تهذيب الاحکام، ج6، ص107- 114؛ شيخ صدوق، من لايحضره الفقيه، ج2، ص76 -370.

[49]. علامه مجلسي، بحارالانوار، ج 102، ص 144.

[50]. براي مشاهدة مشروح روايات، ر.ک: منذرابوالحسني، شيخ ابراهيم زنجاني، ص 464 .

[51]. کليني، اصول کافي، باب زيارة قبرالحسين عليه السلام، ج4، ص576؛ شيخ طوسي، تهذيب الاحکام، ج6، ص55.

[52]. ابن سينا، شفاء، طبيعيات، فن 6، مقاله 4، فصل 4.

[53]. براي مشاهدة مشروح مطالب، ر. ک: ابن سينا، الاشارات والتنبيهات، ج3، ص395-400.

[54]. بهمنيار، التحصيل، ص 581.

[55]. سهروردي، حکمة الاشراق، (مجموعه مصنفات شيخ اشراق، ج 2، ص242).

[56]. همو، تلويحات (مجموعه مصنفات، ج 1، ص113 وج2، ص63).

[57]. ر.‌ک: صدرالدين شيرازي، شرح اصول کافي، کتاب الحجه، باب الفرق بين الرسول والنبي، ج 2، ص440-442.

[58]. حويزي، تفسير نور الثقلين، ج4، ص556؛ فيض کاشاني، تفسير صافي، ج4، ص 365. همچنين يک حديث قدسي نيز به اين بيان نقل شده است:« ماتقرب اليّ عبد بشئ أحبّ إلي مما افترضت عليه وإنه ليتقّرب إلي بالنافلة حتي أحبّه فاذا أحببته کنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به...». (کليني، اصول کافي ج2، ص352 ؛ شيخ صدوق، علل الشرايع، ج1، ص12؛ بخاري، صحيح بخاري، ج7، ص190).علامه طباطبايي ذيل اين حديث مي‌فرمايد: «هومن الاحاديث الدائرة بين الفريقين» به عنوان نمونه، صحيح بخاري، ج8، ص131 باب ماجاء في الزکات. ر.‌ک: منذرابوالحسني، شيخ ابراهيم زنجاني، 463 .

[59]. يحيي يثربي، فلسفه امامت، 193.

[60]. صدرالدين شيرازي، الحکمة المتعالية، ج1، ص38-67؛ ملاهادي سبزواري، شرح منظومه حکمت، 10-15؛ علامه طباطبايي، نهاية الحکمة، مرحله اول، فصل دوم.

[61]. همان، ص71 به بعد ؛ همان، ص43-44؛ همان، فصل سوم. .

[62]. همان، ص67-38 ؛ همان، ص 10-15؛ همان، فصل چهارم .

[63]. همان.

[64]. يحيي يثربي، فلسفة امامت، 193-196.

[65]. مولوي، فيه ما فيه، فصل5.

[66]. يثربي، فلسفه امامت، 197.

[67] . مولوي، مثنوي معنوي.

[68]. آياتِ (کل شيئ احصيناه في امام مبين) (يس (36):12)؛ (وعلّم آدم الاسماء کلّها) (بقره (2): 31)؛ (وزاده بسطه في العلم والجسم) (بقره ( 2 ):247)؛ مي‌رساند که علم، يکي از ابزارهاي توانايي و توانمندي خليفه الله است که خداوند، آن را دراختيار او قرار داده است، تا در راستاي ولايت از آن ها بهره گيرد. درآيه40 سوره نمل، کار فوق العاده، وزير حضرت سليمان، به بهره مندي او از دانايي علم کتاب مقدس ارتباط يافته است. امام کاظم عليه السلام مي‌فرمايد: «پيامبراسلام از پيامبران پيشين دانا تر بود.و ما وارثان علومي هستيم که ما را افزون بر کارهاي انبياي پيشين، بر کارهاي ديگر نيز توانا مي‌سازد، ما وارث قرآني هستيم که مي‌توان با آن، کوه ها راحرکت داد و شهرها را درنورديد و مردگان را زنده ساخت» (کليني، اصول کافي، ج1ص266).

[69]. ابن سينا، شفا، الهيات، مقالة 8، فصل6؛ همو، نجات، الهيات، مقالة 2، فصل18؛ همو، اشارات و تنبيهات، نمط7، فصل 13و14و22؛ صدرالدين شيرازي، الحکمةالمتعالية، ج9، ص6 و ص176 و ج 7، ص57.

[70]. دربارة وحدت علم، و ارادة واجب، ر.ک: صدرالدين شيرازي، الحکمةالمتعالية، ج6، ص331 و يحيي يثربي، فلسفه امامت، ص 105.

[71]. صدرالدين شيرازي، شرح اصول کافي، کتاب حجت.

[72]. قيصري، مقدمه شرح فصوص، مقصد3، فصل3.

[73]. صدرالدين شيرازي، شرح اصول کافي، کتاب حجت، ج2، ص462. اين پروردگاري )که براي پيامبر به اذن خدا و از طرف خدا داده شده است( ناشي از جهت و سوي حقيقت )نوري( پيامبر است نه از جهت و جنبة بشري او...و از آنجا که جنبة حقيقي )پيامبر( مشتمل بر دو جنبة ربي و عبدي است اين مقام بالاصالة و بالذات براي پيامبر نيست بلکه بالتبع است و آن همان خلافت است پس براي پيامبر قدرت زنده گردانيدن و ميراندن و لطف و قهر و همة صفات است تا در عالم تصرف کند...حاصل سخن اين که پروردگاري و تصرفات پيامبر در عالم به سبب داشتن صفات الهي است که به دنبال مرتبه و مقام قرب پيامبر به خدااست.

[74]. منذرابوالحسني، شيخ ابراهيم زنجاني، ص 459 به نقل از حکومت اسلامي، ص 67.

[75]. مطهري، ولاءها و ولايت ها (مجموعه آثار، ج 3، ص186).

[76]. از برهان سبر و تقسيم به «طريقة الدوران و برهان الاستقصاء» نيز تعبير شده است، ر.ک: مظفر، المنطق، ج3 ص283.

[77].[77] براي ملاحظة مشروح دليل، ر. ک: رباني گلپايگاني، مهدويت، ص77.

[78]. براي ملاحظة گوشه‌هايي از اين کرامات، ر. ک: کليني، اصول کافي، کتاب الحجة، باب ما يفعل به، ح8.

[79]. بقره (2):257 .

[80]. شوري (42):9 .

[81]. بقره (2):107 .

[82]. بقره (2):257.

[83]. بقره (2):255: (من ذا الذي يشفع عنده إلّا بإذنه).

[84]. جن (72): 26 و 27: (فلايظهرعلي غيبه أحداً إلا من ارتضي من رسول).

[85]. احزاب (33):6.

[86]. طباطبايي، الميزان، ج6، ص5 .

[87]. شوري (42): 23.

[88]. آل عمران (3):31.

[89]. شيخ صدوق، الهداية، تحقيق مؤسسة الامام الهادي، نشر موسسة الامام الهادي، چاپ اول، قم 1418 ق؛ ص149؛ احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ص14؛ همو، مسند احمد، ج1، ص119 و ج4 ص373؛ قزويني، سنن ابن ماجه، ج1، ص43.

[90]. مائده (5):55؛ دانشمندان شيعه اتفاق نظر دارند که اين آيه، در شأن حضرت علي عليه السلام نازل شده است، همچنين بيشتر بزرگان اهل سنت بر همين نظر هستند مانند: زمخشري، کشاف، ج1، ص5؛ فخررازي، تفسير کبير، ج12، ص30.

[91]. سيوطي، الدر المنثور، ج2، ص 293؛ طباطبايي، الميزان، ج6، ص5.

[92]. مائده (5): 67.

[93]. بيان مشروح جريان غدير، خارج از رسالت اين نوشتاراست؛ مطالعه بيشتر، ر.‌ک: سمرقندي، التفسير، ج1، ص332؛ علامة اميني، الغدير ج1 و ج2.

[94]. نساء ( 4 ): 59.

[95]. فخر رازي، تفسير کبير، ج4، ص 113.

[96]. حاکم حسکاني از علماي اهل سنت که ذهبي او را تمجيد کرده و او را استاد علم حديث مي‌داند، در تفسير آية «اولي الامر» به اسناد خود از مجاهد نقل کرده که اين آيه در حق علي، امير المؤمنين عليه السلام نازل شده است، آن جا که پيامبر او را جانشين خود در مدينه گذاشته و به دنبال حديث منزلت آمده است (حاکم حسکاني، شواهد التنزيل، ج2، ص 190). حاکم نيشابوري هم حديثي نقل مي‌کند که پيامبر فرموده است:«اطاعت از علي، اطاعت از من است» (المستدرک علي الصحيحين، ج3، ص 195).

[97]. علامه مجلسي، بحارالانوار، ج7، ص176.

[98]. زمخشري، کشاف، ج4، ص221-220 و فخررازي، تفسير کبير، ج27، ص166-165.

[99]. در کتاب الميزان، ج6، ص14: رواياتي در اين زمينه نقل شده است .

[100]. منذر ابوالحسني، شيخ ابراهيم زنجاني، ص466، به نقل از: کليني، اصول کافي، ج1، ص413؛ شيخ مفيد، امالي، ص 156؛ همو، اختصاص، ص81و239 و343؛ بحارالانوار ج23، ص275 و ج75 ، ص280.

[101]. منذرابوالحسني، شيخ ابراهيم زنجاني، ص468؛ به نقل از: ابن شاذان، مناقب، ص50؛ شيخ مفيد، امالي، ص73.

[102]. دماوندي، شرح اسرار (منتخباتي از آثار حکماي الهي ايران ج3، ص869 تا 870 و 818).

[103]. شوري (42): 29.

[104]. يوسف (12):102 .

[105].دماوندي، شرح اسرار (منتخباتي از آثار حکماي ايران) ج3، ص869؛ حسن زاده آملي، يازده رساله، ص175 .

[106]. شيخ طوسي، رسائل عشر، الفرق بين النبي والامام، ص112.

[107]. مطهري، امامت و رهبري (مجموعه آثار، ج4، ص917).